

مهار تخیل در نظام مبتنی بر اتوماتیسم پدرسالاری

"نقدی بر کتاب سرخی من از تو، نوشته ی سپیده شاملو"

مهری جعفری

و در خدمت آرامش روحی مردش باشد و به حرف های او گوش می سپارد که از استحکام خانوادگی خود می گوید و از این که به راحتی قابل از هم پاشیدن نیست:

"چرا متوجه نیستی زندگی سی ساله را نمی شود سر هیچ و پوچ به هم زد... صفحه ی ۲۶۸"

زن ها داستان با وجود این تقابل و در لب مرز عدم تعادل ناشی از آن، به حفظ وضع موجود بسنده می کنند و هیچ تغییری را به نفع خود نمی بینند.

"هلن سیکسوس" در مقاله ی هجوم ها که در ۱۹۷۵ منتشر کرد سخن خود را با پرسشی نمادین آغاز می کند: Where is she? آن زن کجاست؟

و فهرست زیر را می آورد:

فعالیت/انفعال

فرهنگ/طبیعت

روز/شب

مغز/قلب

و...

و ادامه می دهد: "تفکر همواره به وسیله ی تقابل های دوکانه و سلسله مراتبی عمل کرده. مهتر/کهنتر، اسطوره/کتاب ها و نظام های فلسفی. هر کجا نظامی مداخله می کند قانونی وجود دارد که آن چرا اندیشیدنی است به کمک تقابل ها سازمان می دهد و این به چه معنا است؟ آیا واقعیت آن است که لوگوس محوری، اندیشه را تابع نظام دو جزئی مرتبط با جفت مرد/زن کرده است؟"

سیکسوس معتقد است برتری همیشگی نرینه که آن را نره محوری می نامد به همه ی زن ها و مردها به یک شکل آسیب می زند؛ زیرا تخیل را مهار می کند و در نتیجه به طور کلی سرکوبگر است.

در نهایت سیکسوس "نوشتار زنانه" را پیشنهاد می دهد که از محدودیت اعمال شده از سوی نظام نره محور خواهد گریخت. او می گوید:

"دوستش داری و حساب می کنی از دست دادنش خیلی سخته، به همین اکتفا کردی، به گوشه ای از بودنش. فکر می کنی بخشیدیش. آزادی رو بهش هدیه دادی و با این کلک همه چی رو یک طور دیگه دیگه به خودت نشون می دی. اهانت به خودت را فراموش می کنی، و ادای آدم های بخشنده و آزاده رو در میاری. ولی تو هیچ کدوم از این ها نیستی لیلا. در مورد داریوش نیستی. تونه اون رو می بخشی و نه تحمل نبودنش رو داری. حداقل بلند شو و مثل زن های واقعی آستین بالا بزنی و بجنگ."

صحنه ی ۷۶ پاراگراف آخر

اما او نمی جنگد و به روال همیشگی زندگی خود ادامه می دهد و فقط به شیرجه زدن در استخر بسنده می کند تا شاید ساختار متکی با سامان خانوادگی را، که در آن حفظ آبرو و رعایت مصلحت نقش تعیین کننده ای دارد، اندکی بلرزاند.

"شیرجه می زند و کنار مستانه شنا می کند." صفحه ی ۲۵۶

در این میان، حقیقت زندگی زن ها، که شخصیت های اصلی داستان را می سازند، در تقابل های روزمره شکل می گیرد؛ نه فقط در تقابل های روزمره با مردها که با تقابل و کلنجار هر روزه با تن و روح خود:

"صدای فش فش مار می آید و گریه ها مرنو می کشند. باید چاقوی تیز و کوچک را پیدا کرد..." صفحه ی ۲۰۹

و همیشه یک چاقو پیش او است تا در مقابل هر مردی که معلوم نیست او را تا کجا با خود ببرد، آماده ی استفاده باشد؛ راننده ها با حرف های خود را به سمت احساس خطر پیش می برند...

اما در نهایت، همه ی این تقابل ها به یک تقابل اصلی ختم می شود و این تقابل اصلی تم داستان را شکل می دهد و رمان با محوریت آن پیش می رود.

تقابل مرد و زن، پدر و دختر در نظامی پدرسالار که در آن زن و فرزند برای رفع نیازهای جسمی و روحی آن دیگری مورد استفاده او قرار می گیرد؛ چه آن خانم دکتر که در پوشش کانون گرم خانواده مجبور است چشم به روی تحقیر شدگی خود ببندد

"ارایه‌ی تعریف از شیوه‌ی نوشتار زنانه، ناممکن است و این امکان ناپذیری همیشگی است؛ در نتیجه این شیوه هرگز تئوریزه؛ تعریف و کدبندی نمی‌شود - اما به این معنا نیست که این شیوه وجود ندارد بلکه این شیوه همواره از گفتمانی که نظام نره محور را نظام می‌بخشد فراتر خواهد رفت.

این شیوه تنها برای سوژه‌هایی قابل درک است که از اتوماتیسم گسسته باشند؛ برای انسان‌های حاشیه‌ای که هیچ قدرتی نمی‌تواند مهارشان کند."

اما زن‌های این داستان همه گرفتار اتوماتیسم هستند.

اوضاع و احوال روحی و روانی، شغلی و معیشتی، روزمرگی‌ها و تمامی آن‌چه که زندگی را در دایره‌ی امیال شکل می‌دهد برای زن‌های کتاب در تیپ‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی به شکل دقیقی تعریف و تبیین می‌شود.

شخصیت‌های داستان که زندگی آن‌ها به طور دورانی به توصیف در می‌آید، به شکل تیپ اجتماعی ظاهر می‌شوند و نمایندگان شسته و رفته‌ی طبقه‌ی اجتماعی و اقتصادی خود هستند.

این شخصیت‌ها هر کدام با تمامی متعلقات خود اعم از این که زن تحصیل کرده‌ای مثل لیلا باشند یا خدمتکاران خانه‌ی او، در قالب اجتماعی از پیش ساخته‌ی خود فرو رفته و رفتار آن‌ها با اندک توصیفی باورپذیر به نظر می‌رسد.

حتی منشی خانم دکتر که یک شخصیت حاشیه‌ای است، فقط به اسم منشی در داستان ظاهر شده و طرز فکری را نمایندگی می‌کند که در آن، او مطیع تصمیمات همسر آینده و خانواده‌ی او است؛ می‌خواهد شغل خود را ترک کرده و به خانه‌داری اکتفا کند چرا که خانواده خواستگار او علاقه‌ای به شاغل بودن زنان و دختران خود ندارد.

در این رمان می‌توانیم نظامی شکل گرفته از روابط به ظاهر دوستانه‌ای پیدا کنیم که رفته رفته در قالب پدرسالاری، تقابل‌های درونی آن آشکار می‌شود.

و در پایان رمان می‌بینیم پس از کالبد شکافی شخصیت‌های زن داستان، بی‌نظمی ناشی از این تقابل‌ها در نظامی که پدر به حریم دختر خود تجاوز می‌کند، با شورش زن علیه آن، پایان می‌یابد و نظم ایجاد شده باز هم در قالب همان نظام و این بار با کمی تغییرات سطحی می‌گیرد.

راوی با دلخوش کردن این تغییرات اندک که گاه حتی نمی‌توان اسم آن را تغییر گذاشت، قلم خود را بر زمین می‌گذارد.

به عنوان نمونه، شوهر لیلا (خانم دکتر) با رقیب عشقی او از بر هم نزدن روابط سی ساله‌اش می‌گوید، شکستی برای لیلا و رقیب عشقی او که نتوانسته‌اند شورشی بنیادین علیه زندگی به ظاهر آرام خود شکل دهند.

از آن‌جا که داستان در دل سردرگمی‌های آدم‌هایی پیش می‌رود که قرار است تعریف‌کننده‌ی یک تیپ باشند، شخصیت پردازی‌ها نباید کار مشکلی باشد. و با محور قرار داده شدن مطب خانم دکتر این کار باز هم راحت‌تر می‌شود؛ همان جایی که همه‌ی رفتارها می‌تواند زیر ذره بین روانکاوی تجزیه و تحلیل شود، سردرگمی شخصیت‌ها را با وجود پذیرش وضع موجود توسط آن‌ها و تلاش برای حفظ آن، توجیه کند تا بتوان حقیقت زندگی آن‌ها را از میان هذیان‌های شیزوفرینیک بیرون کشید.

بررسی شخصیت پردازی مردها، در این رمان که مثل زن‌های داستان تیپ‌های اجتماعی را نمایندگی می‌کنند، فقط از زاویه‌ی نگاه راوی که در این جای زن است، امکان پذیر به نظر می‌رسد و چندان مخاطب را با زوایای وجودی آن‌ها، آن‌طور که در مورد زن‌های داستان اتفاق می‌افتد آشنا نمی‌کند.

گویا طبق قرارداد درونی اثر، آن‌ها باید همین‌گونه از دور و فقط از محدوده‌ی ذهنی زنان داستان دیده شوند.

حتی مهرتاش - مرد همکار خانم دکتر که عاشق او هم هست - با وجود این که گاه با حرف‌ها و برداشت‌های خود از زندگی لیلا سعی در راهنمایی او دارد در شکل یک سایه در درون اثر باقی می‌ماند و خواننده با او آشنایی چندانی پیدا نمی‌کند.

نوشتاری که شاید فاعلیت زن در آن بیش از همیشه دیده می‌شود، هنوز نتوانسته مردها را در موقعیت یک ابژه قرار دهد. مردهای این اثر سایه‌ی انسان‌هایی هستند که بدون آن که در معرض روانکاوی خانم دکتر قرار گیرند، تجاوز کار بوده‌اند و یا خائن، و در مقابل آن‌ها، همکار خانم دکتر قرار می‌گیرد؛ انسان دانایی که در موقعیت یک راهنما، دوست و همراه ظاهر می‌شود. گویا تخیل راوی نیز در نظام مردسالاری که بر او هم تسلط دارد، محدوده شده و امکانات جدید را برای شخصیت‌های داستان نمی‌بیند یا نمی‌پذیرد.